بسم‌الله الرحمن الرحیم

وظائف آموزشی والدین

مقدمه

بحث ما در مباحث تعلیم و آموزش بود. تعلیمات محرم و تعلیمات واجب را بررسی کردیم. در باب سوم از مباحث تعلیم به **من یجب علیه تعلیم و من له ولایۀ التعلیم** اولین بحث مربوط به وظایف تعلیمی خانواده بود. گفتیم که ادله‌ای وجود دارد که وظایف تعلیمی فی‌الجمله بر دوش خانواده یعنی پدر و مادر قرار داده شده است. این ادله دودسته است: آیات و روایات که برحسب آمادگی‌ در بحث روایات، بخش از روایات تأدیب را بررسی کردیم و ادله روایی دیگر را بعداً به آن می‌پردازیم. آیات شریفه در این بحث آیاتی است که ممکن است از آن‌ها وظایف تعلیمی و تربیتی ولو با دلالت التزامی استفاده شود.

آیات

آیه اول

اولین آیه در وظایف تعلیمی خانواده و پدر و مادر آیه 6 سوره شریفه تحریم است: **«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْليكُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُون»** (تحریم/6). آیه 6 سوره تحریم سه یا چهار پیام و بخش مهم دارد و عمدتاً مشتمل بر مباحث خانوادگی است. صدر و ذیل آن مباحث خانوادگی مربوط به پیامبر **صلی­الله­علیه­آله­وسلّم** اسلام است. در ابتدا بحثی بین پیامبر **صلی­الله­علیه­آله­وسلّم** گرامی اسلام و زنانش اتفاق افتاده است که حفصه و عایشه سرّ پیامبر **صلی­الله­علیه­آله­وسلّم** اسلام را فاش کردند. چند آیه اول مربوط به قصه پیامبر **صلی­الله­علیه­آله­وسلّم** و زنانش است که الهامات و درس‌های تربیتی مهمی در بحث‌های خانوادگی دارد. بعد هم می‌پردازد به چند دستور معنوی ازجمله این بُعد خانوادگی و در آخر هم دو الگوی، زن لوط را آورده که آخر این سوره است. این سوره‌ عمدتاً پیام‌های تربیتی در حوضه مسائل خانوادگی دارد. سوره­ای است مدنی که سیاق آن از بدو علی الختم تقریباً رگه­ای از مباحث تربیت خانواده دارد با الهامات و درس‌های متعددی که ازلحاظ تربیتی در این سوره است. جایگاه این آیه در چنین وضیعتی است که در مدینه نازل شده و به مباحث گوناگون و مختلف تربیتی و خانوادگی پرداخته است. این تعلیم و دستور در اواسط این سوره به این شکل آمده و خطاب این‌طور است که: «**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْليكُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُون»**.

تجسم اعمال

**«وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ»** شواهد تجسم اعمال است یعنی آتشی که هیزم آن مردم و سنگ‌های آتش‌زا خود مردم و ذات و عمل آن‌هاست. درواقع **وَقُودُ** آنجاست ذاتی که آن‌جور شکل گرفته **وَقُودُ** است یعنی خودش آتش‌زاست. نباید تصور باشد که در آتش جهنم همیشه یک آتش بیرونی است. حداقل این است که یک آتش درونی دارد که در خود انسان‌ها می‌جوشد. در این بحث که آتش قیامت آتش بیرونی است یا درونی و تفاوت این‌ها برخی نوعی گرایش‌ ظاهری حدیثی و کلامی دارند. گرایش به اینکه رابط ما و آتش مثل آتش این دنیا است؛ آتشی است که فرد می‌رود داخلش و می‌سوزد. عرفاً می‌گویند آتش همان عالم درون خودش است که آیه هم همین را می‌گوید **«وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ»** یعنی این‌جور نیست که بگویم آتش‌ از درون می‌آید. شاید نظریه‌ای بینابین در اینجا وجود داشته باشد که بعداً اشاره می‌کنیم. پس سنگ‌های آتش‌زا یعنی در جهنم آتش نیست که همین‌جور بسوزد، درواقع مثل آتش‌فشان است. آتش‌فشان با سنگ‌ها می‌جوشد و فواره می­زند و اگر کسی در آتش‌فشان بیفتد هم داغی را می‌چشد وهم ضربات سنگ‌ها را. درواقع اینجا می‌خواهد بگوید هم از درون شما آتش شعله‌ور است و هم این آتش حجاره­هایی دارد که علاوه بر سوزندگی، ضربات محکمی دارد.

نکات مقدماتی

بنا بر نکات مقدماتی مطروحه؛ این آیه در سوره‌ای قرار گرفته است که بافت آن مباحث تربیت خانواده است. آغازش با روابط خانوادگی است که پیامبر با زنانش داشت و مباحثی که آنجا وجود دارد و پایانش هم دو زنی که از اسوه‌های زنان هستند قرار داده شده است. نکته دیگر اینکه این «**وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ**»این را می‌رساند که در جهنم؛ عذاب هم از بیرون و هم از درون است. به‌نوعی تجسم اعمال و حقیقت نفس و عملی که بد باشد حقیقت ناریه است و دیگر اینکه در بخش «**مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُون**»**،** ملائکه موکل بر جهنم اوصاف چهارگانه دارند و آنجا جایی نیست که کسی بخواهد نجات پیدا کند و هیچ تکلفی از اراده الهی در آنجا نیست که ملائکه الهی مجری آن اراده الهی هستند. سوره در مدینه نازل شده است؛ اما از نگاه تفسیری و فقهی نکاتی را متعرض می‌شویم که مربوط به مفاهیم موضوعی آیه است و بخشی هم مربوط به نوع حکمی است که در آیه وجود دارد.

نکته اول

نکته اول در وقایه است که امر به آن تعلق گرفته است. در **«قُوا أَنْفُسَكُمْ»،** وقاه به معنی حفظ چیزی از چیزی و منع شی‌ء از چیزی می‌آید. وقاه النار یعنی جلوی اینکه در آتش بیفتد را گرفت. وقاه السم یعنی جلوی آنکه او سم را بیاشامد گرفت. مفهوم وقاه در این حد روشن است که در اینجا به معنای حفظ و منع از یک خطر و آسیب است. نکته‌ای که در اینجا که می‌خواهم عرض کنم این است که وقایه در اینجا امر به وقایه از نار و حفظ از آتش است و درواقع امر به مقدمات است نه به خود حفظ از آتش. وقایه متعددی به دو مفعول می‌شود منتهی در فارسی با از متعدی‌اش می‌کنیم و می‌گوییم او را از آن چیز حفظ کرد ولی در عربی بدون آن می‌آید. حال ممکن است گاهی هم با آن به کار رود یا حداقل امروز این را به کار می‌برند ولی بدون آن و به‌صورت مفعول الی ماشاالله در قرآن و روایات به کار رفته است. این وقایه در اینجا تعلق به نار گرفته است. چگونه می‌شود شما خودتان و دیگران را از آتش حفظ کنید و این تعلق چه نوع تعلقی است؟ وقایه به آتش یعنی حفظ شخص از آتش. این سؤال وجود دارد که این چه نوع تعلقی است.

حفظ از خطر

برای اینکه بحث اول و سؤال اول روشن شود نکته‌ای را عرض می‌کنم. گاهی همین وقایه یعنی حفظ از خطر به‌طور مستقیم در اختیار شخص است مثلاً بچه‌ای می‌رود در آتش بیفتد که جلویش را می‌گیرد. می‌گوید وقاه النار که اینجا مستقیم او را از افتادن در آتش حفظ کرد ولی گاهی که این‌جور نیست مثل همین‌جا یعنی آتش که در اینجاست و اصلاً کسی اختیاری ندارد. جهنمی در قیامت و کسی بی‌مقدمه اختیار ندارد و آن دست خداست که جهنم برود یا نرود. نمی‌تواند بایستد و جلویش را بگیرد که در آتش نیفتد. لذا درجایی که امر به ذی المقدمه مورد اختیار نیست، این امر می‌رود روی مقدمات. ‌وقتی‌که می‌گوید او را از آتش جهنم حفظ کن معلوم است که حفظ از آتش جهنم به‌طور مستیم در اختیار کسی نیست لذا امر می‌آید روی مقدماتش. این یک قاعده کلی است و خیلی جاها این‌طور است که امر می‌آید روی چیزی که خود آن در حوزه اختیار من نیست. خوب اینجا می‌گوید امر درواقع رفته روی مقدماتش و این نوعی کنایه از مقدمات است. وقتی می‌گوید **«قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْليكُمْ ناراً»** خودت را از آتش جهنم حفظ کن یعنی آنی که تو را مستحق آتش می‌کند انجام نده و خودت را از آن حفظ کن لذا خارج مستقیم در اختیار او نیست و اگر این مقدمات را انجام دهد دیگر خارج از اختیار نیست؛ پس همه مواردی که امر به آن­ها تعلق می‌گیرد مستقیماً جزء مقدورات و اختیارات انسان نیست.

تطبیق

در اینجا قهراً ذهن عرفی می‌گوید که امر روی مقدماتش رفته است یعنی مستقیم به آن‌ها نهی می‌کند پس درواقع طبق قاعده وقایه به نار تعلق گرفته است لکن روح این وقایه از نار یعنی مقدمات آن و آنچه موجب وقود در آتش است را انجام نده و خودت را از آن حفظ بکن. پس وقایه تعلق به نار جهنم دارد که از آن خودت را حفظ بکن و در حقیقت یعنی حفظ از مقدمات و **ما یوجب النار** که این **ما یوجب النار** فعل معصیت و ترک طاعت است. این تحلیلی است که روح بیان به آن برمی‌گردد و الا بازهم **قُوا أَنْفُسَكُمْ** است منتهی داعی اینکه می‌گوید «**قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْليكُمْ ناراً**» این است که با توجه به تکلیف که باید اختیاری باشد یعنی آن **ما یوجب النار** تحریم می‌شود. فلذا خودت را از هرچه موجب نار می‌شود حفظ بکن مثلاً صفات مضموم، اعتقادات باطل، اعمال فاسد و ترک طاعت پس امر به وقایه از النار بالتزام یعنی وقایه از آن مقدمات که ما یوجب النار است و آن مدلول التزامی است که تکلیف اصلی و امر اختیاری است. این مدلول مطابقی درواقع بدون مدلول التزامی اصلاً معنا ندارد یعنی درواقع جهت‌گیری اصلی آیه، مدلول التزامی آن است منتهی برای تحریر و ترغیب روی نار آمده است.

پیام وقایه

این‌چنین پیامی یک شیوه تربیتی است که شما به بچه می‌گویید که خودت را از مردود شدن در آخر سال و صفر آوردن حفظ کن یعنی از اینکه در جلسه بشینی و نتوانی سؤالات را جواب بدهی حفظ کن. درواقع منظورش این است که درس بخوان ولی برای اینکه این درس خواندن درون‌مایه تربیتی قوی داشته باشد، شیوه‌ای به کار می‌برد که امر را می‌برد به ذی المقدمه درحالی‌که همه می‌دانند آن ذی المقدمه اختیاری نیست و تکلیف به آن تعلق نمی‌گیرد بلکه تکلیف تعلق به مقدمات می‌گیرد. حال این بیان را می‌شود دو جور تحلیل کرد: یکی اینکه **قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْليكُمْ ناراً** کاملاً مجاز است و دیگر اینکه گفته **قُوا ناراً** منتهی داعی آن مسئله دیگری است مثل‌اینکه امر می‌کند به داعی دیگری. اینجا امر به آن کرده است منتهی حالا چون آن حالت اختیاری ندارد می‌گوییم داعی‌اش مقدمات است. به‌هرحال این نکته را توجه داشته باشید این یک امر عرفی است. ناری که در **«وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ»** است، نار بُعدی مقصود است و دیگر اینکه حتی اگر نار متداول در دنیا مقصود باشد، آن نار هم مستقیم در اختیار ما نیست بلکه در همان افعال ماست. در دنیا هم ‌چیزهایی است که امر به آن تعلق می‌گیرد و مستقیم مورد اختیار ما نیست بلکه مقدماتش اختیاری است لذا امر روی مقدمات می‌آید.

شیوه تربیتی

یک نکته بسیار مهم که مقصود از وقایه اختیاری درواقع همان اعمال اختیاری و مقدمات وقایه است یعنی فعل الطاعة و ترک المعصیة. آخر خط هیچ‌چیز اختیاری نیست. حال چرا این‌جور گفته است؟ نکته تربیتی‌اش این است که اصلاً شیوه ترغیب و تحریر برای اینکه دیگران را تزکیه کند این‌جور است. قرآن کتاب تربیت و هدایت است؛ رساله نیست و شاید حق در این باشد که ساخت رساله‌های ما هم تغییر کند و با شیوه‌های تربیتی همراه باشد. شاید اصلاً درست همین باشد و قدیم هم اخلاق مقدمه احکام بوده است. گاهی در بیان یک مسئله از نمک اخلاقی استفاده می­شد. بیان مسائل قرآن و شیوه‌ تربیتی آن نیز این‌چنین است. می‌گوید خودت را از آن آتش حفظ کن و فرد را متوجه می‌کند که این کارهایت با پایان کار پیوند خورده است. پس به‌جای اینکه بگوید اطاعت کن و این کار را بکن و آن کار را نکن، با بیان کامل می‌گوید که پایان کار را مواظب باش. یک روش غیرمستقیم برای بیان احکام تأکید بر هدف و پایان کار است.

نکته دوم

وقایه به‌نحوی‌که گفتیم به خاطر اهمیت مشتمل بر فعل الطاعة و ترک المعصیة است. ممکن است کسی احتمال دهد که وقایه یعنی گناه نکن و ابتدا به ذهن می‌آید که یعنی ترک معصیت کن؛ نه این‌طور نیست آیه می­فرماید خودت را از آتش حفظ کن و با توجه به نکته قبلی یعنی آنچه موجب وقود به نار می‌شود و این مقصود از وقایه است؛ آن‌وقت این مقصود شامل ترک معصیت و انجام طاعت می‌شود. پس درواقع **ما یوجب الوقایة عن النار** مقصود است که مشتمل بر طاعات الله و ترک معاصی است یعنی فعل الطاعة و ترک المعصیة را شامل می‌شود؛ اما مستحبات و مکروهات را شامل نمی‌شود چون به مناسبات حکم و موضوع خود آیه می­فرماید: «**وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ»** و ترک مستحب هم موجب جهنم نمی‌شود گرچه موجب حزازت من قصت می‌شود و رتبه شخص را در بهشت پایین می‌آورد ولی موجب عقاب نمی‌شود کما اینکه فعل مکروه هم موجب عقاب نمی‌شود. اگر گفتیم مقدمه حرام است آن‌وقت باید ببییم عنوان مقدمه را حرام می­دانیم یا نمی­دانیم. پس محدوده دلالت آیه از حیث شمولش نسبت به احکام این است که واجبات و محرمات را می‌گیرد ولی مستحبات و مکروهات را نمی‌گیرد.

نکته سوم

بحث بعدی این است که واجبات و محرماتی که در اینجا مقصود است که مشتمل بر واجبات و محرمات اعتقادی و اخلاقی و عملی است. همان­طور که بارها گفتیم و متأسفانه این کار کمتر انجام شده است ما به فقه العقاید و فقه الاخلاق هم نیاز داریم که متفرق بحث می‌شود. فقه امروز ما بیشتر ناظر به افعال است و حتی فقه التربیه ناظر به افعال است حال‌آنکه ما نیاز به فعل اعتقادی و اخلاقی هم داریم. فقه الاخلاق دو نوع است که شامل اعمال و اوصاف می­شود کما اینکه فقه العقاید نیز همین­طور است و شامل اعمال جوانحی است. اینکه چه اعتقاداتی واجب و چه اعتقاداتی مستحب است جزء دعائم و ارکان دین است که اگر نباشد از جرگه اسلام خارج می‌شویم. این‌ها در کلام بحث شده است ولی نه با نگاهی فنی. در کلام بحث می­شود که چه اعتقاداتی هست یا نیست و چه طور است یک ولی نگاه فقهی که کدام واجب و کدام مستحب است و اگر واجب است به چه شکلی از وجوب است، وجود ندارد. در اخلاقیات هم همین‌طور است. اینکه اکتساب کدام‌یک از فضایل واجب است و کدام‌یک مستحب و در واجبات هم ‌رتبه‌هایی وجود دارد، چیزهایی است که با نگاه فقهی به آن پرداخته نشده است. البته یک مقداری در مباحث تعلیم در جلد دوم و سوم به این‌ها پرداختیم.

جمع­بندی

گفتیم اعتقادات و اخلاقیات واجب و محرم داریم. البته آنجا که می‌گوییم واجب و محرم یعنی از حیث اکتساب چون باید یک عمل متعلق وجوب شود. پیدا کردن این عقیده و این صفت واجب می‌شود چون وجوب و احکام تکلیفی به عمل تعلق می‌گیرد منتهی عمل در اینجا عمل جوانحی یا عمل مقدماتی خارجی است که ما را به آن می‌رساند. می‌گوید تمرین کن که فلان صفت را پیدا کنی. مستقیم نمی‌شود آن صفت را پیدا کرد یعنی مقدمات را بیاور که به آنجا برسی؛ بنابراین چون اعتقادات و اخلاقیات در همه عرصه‌ها با یک ملاحظه‌ای ذیل وجوب و حرمت قرار می‌گیرند، در مسیر وقود در نار یا اجتناب قرار خواهد ‌گرفت. اطلاق آیه این موارد را می‌گیرد. **قُوا ناراً** یعنی ما یوجب النار یعنی آن افعال اختیاری است که حکم دارد. فعل اختیاری دارای حکم که یوجب النار است پس علاوه بر حوزه اعمال و رفتار شامل حوزه اخلاق و اعتقادات هم می‌شود.

نکته چهارم

در این آیه شریفه که می‌فرماید «**قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْليكُمْ ناراً**»، وقایه نسبت به انفس و اهل تفاوت دارد. مراد از وقایه به نسبت نفس درواقع همان چیزی است که تابه‌حال می‌گفتیم یعنی فعل طاعة و ترک المعصیة که در نطاق وسیعی است و شامل اعتقادات و اخلاق نیز می‌شود. در وقایه به نسبت اهل و به دیگران تبعاً دیگر بحث فعل الطاعة و ترک المعصیة نیست؛ یعنی به نسبت به دیگران کاری کند که آن‌ها طاعات را انجام دهند و معصیت را انجام ندهند. پس وقایه به نسبت نفس یعنی افعل الخیرات و ترک المعاصی به آن بیانات قبلی که روشن است اما این وقایه وقتی به اهل تعلق می‌گیرد دیگر این معنای مستقیم را ندارد که افعل الخیرات و ترک المعاصی بلکه معنایش این است افعل ما یوجب یعمل الخیرات و یترک المعاصی. به این نکته هم توجه دارید که وقایه به نسبت نفس با آن مقدماتی که قبلاً گفتیم یرجع الی الامر بفعل الطاعة و ترک المعصیة اما وقایه به نسبت اهل یعنی افعل ما یوجب عملهم بالطاعات و ترکهم المعاصی یعنی برای دیگران کارهایی انجام دهید که آن‌ها خوبی‌ها را انجام بدهند و بدی‌ها را انجام ندهند. قدم‌به‌قدم می‌آییم جلو و می‌بینیم آیه چقدر مفاهیم باز و عجب و وسیعی پیدا می‌کند. ‌وقتی می‌گویید **قُوا ناراً** یعنی همان کارهای خوب را انجام دهید و کارهای بد را انجام ندهید (واجبات و محرمات) اما برای غیر یعنی مقدماتی که آن‌ها را به سمت خیرات ببرند و مقدماتی که آن‌ها را از معاصی دور بدارند را انجام دهید. با همین تحلیل‌ها و ارتکازات عرفی، امر دوم یعنی که آمده «**قُوا أَهْليكُمْ ناراً**» آمده روی مقدماتی که آنچه او را اهل طاعت و ترک معاصی می‌کند انجام بده.

متعلق قُوا

متعلق دوم **قُوا** با متعلق اول **قُوا** در موضوع اول یعنی فعل الطاعات و ترک المعاصی فرق می­کند. متعلق **«قُوا أَهْليكُمْ ناراً»** فعل ما یوجب الواجبات و یترک المعاصی است یعنی کارهایی انجام دهید که موجب می‌شود آن‌ها خوبی‌ها را انجام بدهند و معصیت‌ها را ترک کنند. البته استعمال لفظ در اکثر از معنا نیست. اکثر از معنا این است که یعنی حفظ کنید آنچه موجب از آتش می‌شود. یکی مستقیم می‌آید روی خود فعل طاعات و یکی غیرمستقیم می‌آید روی دیگری. معنا و مستعمل فیه یکی است ولی تحلیل که کنید آن ما یوجب النار در مورد انفس است ولی مصداقش فرق می‌کند. ما یوجب النار در اهل مصداقش چیز دیگری است. چون آیه گفته شما وظیفه‌ای در قبال دیگران دارید مثل امربه‌معروف و نهی از منکر آن وظیفه خودت می‌شود و باید آن وظیفه را خودت انجام دهی. درواقع هم شمول **قُوا أَنْفُسَكُمْ** است و هم شمول **قُوا أَهْليكُمْ.** همین‌که در قبال دیگران وظیفه پیدا کردی، این وظیفه در قبال خودت هم هست و مصداق هر دو می‌تواند بشود. الوقایه استعملت فی معنا الواحد الوقایة اما یوجب النار ولکن عندما ندق و نحلل المعنا یسئل هذا البحث یعنی التفاوت بین الموضوعین فی المصداق و تطبیق فی التفصیل. این استعمال لفظ در دو معنا نیست.